

شرق و غرب زاگرس

سفر، جنگ، و سیاست در ایران و عراق

(۱۹۲۱-۱۹۱۳)

سی. جی. ادموندز

ویراسته

یان ریشار

ترجمه

شهلا طهماسبی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۱

نقد و بررسی ویلم فلور^۱

این کتاب نوشتهٔ مرحوم سی. جی. ادموندز، کارمند کشوری دولت بریتانیا، دربارهٔ سال‌های خدمتش در ایران و عراق و تکمله‌ای با ارزش و مهم بر اطلاعاتی است که از این دوره و زمانه داریم. البته بیشتر وقایعی که شرحشان آمده یا به آنها اشاره شده شناخته شده‌اند، اما توصیف شخصی نویسنده از این وقایع پس‌زمینه‌ای برای فهم و درک علل و موجبات و حال و هوای محل و منطقه ایجاد می‌کند و عمق و تفاوت‌هایی ظریف و غیرمترقبه به شروح این وقایع می‌دهد که در گزارش‌های خشک مبتنی بر واقعیات محض اوضاع سیاسی دورهٔ معاصر که تا به حال در دسترس بوده است، دیده نمی‌شود. ادموندز در کیمبریج، زبان‌های عربی، فارسی و ترکی آموخته بود و فراز و نشیب‌های خود را در ۲۵ بخش و در چهار فصل سامان داده (خلیج فارس، بین‌النهرین سُفلا، ایران: جنوب غربی،

۱. ویلم فلور (۱۹۴۲-)، کارشناس انرژی اتمی، تاریخ‌نگار و ایران‌شناس هلندی است. آثار زیادی دربارهٔ تاریخ و جامعهٔ ایران در دورهٔ قاجار و خلیج فارس دارد. اکثر آثار او به فارسی ترجمه شده است. از جمله، تاریخچهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران (مقاله)، ترجمهٔ جواد کریمی؛ فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۴، شمارهٔ ۲۴-۲۵؛ کشاورزی در ایران دورهٔ قاجار؛ میراث عمومی در دورهٔ قاجار؛ تاریخ تئاتر در ایران؛ اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران؛ ۱۹۴۱-۱۹۰۰. تاریخ پولی ایران با رودی مته.

ایران: شمال غربی) که بازگوکنندهٔ مناطقی است که در آنها مستقر بوده و کار می‌کرده است.

او در فصل اول شرح می‌دهد که در سال ۱۹۱۲ ابتدا قرار بود در کنسولگری لوانت به کار بپردازد، اما در سفارت بریتانیا در استانبول، ادموندز دیگری مشغول به کار بود و این موجب آشفتگی و اشتباه می‌شد و هنگام ورود به او گفته شد که به وجودش نیازی نیست. پس از مدتی، در ۱۹۱۳ به بوشهر منتقل شد که توصیف بسیار جاندار و مفصلی دربارهٔ آن به عمل آورده است: دربارهٔ شهر، زندگی در اقامتگاه بریتانیایی‌ها و جامعهٔ کوچک اروپایی‌ها، همچنین تصویری از اوضاع روزمرهٔ یک کارمند کنسولگری بریتانیا. او جزئیات اولین مأموریتش را که ملاقات با شیوخ پشت بندر^۲ بوشهر است، شرح می‌دهد که حاوی اطلاعات جالبی در مورد آنهاست. آخرین بخش این فصل مربوط به پیش درآمد تلگرام زیمرمان می‌شود، که پانوشتی جالب توجه دربارهٔ واقعه‌ای بسیار بااهمیت است. در سال ۱۹۱۶ پس از رمزگشایی این تلگرام، که به سبب دستگیری کنسول آلمان در بوشهر که دفترچهٔ رمزش را همراه خود داشته، ممکن شده بود، معلوم می‌شود که ایالات متحد قصد دارد در سال ۱۹۱۷ علیه آلمان اعلان جنگ کند.

در فصل دوم ادموندز تجارب خود را در عراق شرح می‌دهد، در آنجا او در مقام یک افسر سیاسی موظف به جمع‌آوری اطلاعات و برقراری ارتباط بین و نظامیان [بریتانیایی]، مردم و در صورت امکان راضی نگه داشتن هردو طرف است. نویسنده در ۱۹۱۵ به بصره می‌رود. نیروهای بریتانیایی تازه این شهر را گرفته‌اند، ادموندز در آنجا به کار اجرایی می‌پردازد (رمزگذاری و رمزگشایی تلگرام‌ها، ماشین کردن نامه‌های محرمانه) و از اینها به چند نمونهٔ جالب توجه، اشاره می‌کند. او پس از تصرف عمارهٔ دجله به دست نیروهای بریتانیایی به جبهه‌ای می‌رود که در قلب اعراب مرداب قرار دارد. ادموندز توصیفی کامل از همقطاران خود

۲. hinterland، زمین پشت ساحل، ناحیهٔ دور از شهر. —م.

مانند مارک سایکس و سرزمینی که در آن سفر می‌کردند، می‌دهد که به بسیاری کسان که ما فقط نامشان را شنیده‌ایم یا در گزارش‌های سیاسی دیده‌ایم، جان می‌بخشد. در عماره او جانسین لاریمر می‌شود و بر روابطش با طایفه بنی‌لام تمرکز می‌کند و دربارهٔ نسب خانوادگی شیخ طایفه النصیری (شامل شجره‌نامه) و طرز زندگی این طایفه اطلاعات می‌دهد. او این اطلاعات را از یادداشت‌های روزانه‌اش از ۱۲ روز در بهار سال ۱۹۱۶ بیرون می‌کشد. در ادامه شرح مبسوطی از مرداب و چگونگی زندگی مردم در آنجا به دست می‌دهد که به درستی همان‌طور که ویراستار کتاب ویلفرد [یان ریشار] خاطرنشان کرده است، یادآور تسیجر است. آخرین بخش این فصل مربوط است به انتقال نویسنده به سوق‌الشیخ، که منطقه‌ای بسیار پرجمعیت در دو سوی رود فرات است. در اینجا بریتانیایی‌ها اختلافاتی با شیخ کنفدراسیون بنی‌مالک دارند که با وجود تلاش او در طول جنگ حل نشد و بعضی از آنها را بازگو می‌کند. ادموندز افسوس می‌خورد که نتوانسته صابین را که در این منطقه زندگی می‌کردند ببیند، چون به سبب ابتلای طولانی مدت به مالاریا سه ماه به بمبئی و از آنجا به انگلستان اعزام می‌شود.

در فصل سوم ادموندز دربارهٔ سمت جدیدش در شوشتر حرف می‌زند. [دورهٔ جنگ، کرمانشاه و] خوزستان و لرستان به سبب عملیات نظامی [بریتانیایی‌ها] در آنجا [همدان] اهمیت خاصی داشتند. او به دزفول می‌رود و گزارش جالبی از شهر، همچنین حکومت عادلانه هرچند سختگیرانه همکارش سوئین فراهم می‌آورد. به شوشتر می‌رسد که مانند شمال خوزستان، دولت ایران تشکیلات کارآمدی در آن نداشت و به کمک حاکم می‌رود و خان‌های قبایل را سر جایشان می‌نشانند. در این بین، شهر و خانواده‌های برجسته آن و روش زندگی مردم را به طور کلی توصیف می‌کند. به اعمال حاکمیت قانون می‌پردازد و در شهر نظم برقرار می‌کند و یک خان بختیاری را که به هشدارهای او دربارهٔ عدم اخذ مالیات غیرقانونی وقعی نمی‌نهد، تبعید می‌کند. جالب اینجاست که بیشتر اطلاعات او دربارهٔ اعمال غلط و مرتکبان آنها از جانب مادر خانواده

مستوفی [شهر] می‌رسد که از طریق خبرآورهای حرم دقیقاً می‌دانست که در شهر چه رخ می‌داد و خان‌ها هریک چه می‌کردند. اقدامات قاطع و محکم بر مردم که برای حل مشکلاتشان به ادموندز مراجعه می‌کردند، مؤثر واقع شد و او را قادر ساخت که آنها را سروسامان بدهد و در نتیجه احساس امنیت و اطمینان در شهر به وجود آورد. این امر در عین حال به معنی صرف وقت بیشتر او بود، در نتیجه حاکم شهر محکمه‌ای تأسیس کرد و امام جمعه را در رأس آن قرار داد. حضور سواران لِر ادموندز و برپایی یک نظمیۀ محلی، او را در دستیابی به اهدافش یاری کرد. ادموندز همچنین به آغاز عملیات شرکت نفت ایران-انگلیس و کارکنان آن اشاره می‌کند. پس از پیروزی بریتانیایی‌ها بر ترک‌ها در عراق، ادموندز در مارس ۱۹۱۷، به دزفول احضار شد و با تأسف شوشتر را ترک کرد و رفت تا جای سوئین را بگیرد. به گفته او دزفول از شوشتر بزرگ‌تر بود و شهری تجارتي محسوب می‌شد و سازمان اجتماعی درخور توجهی داشت. به علاوه سوئین چنان تأثیری بر آن گذاشته بود که مشکل می‌شد با او برابری کرد. در نتیجه تصمیم می‌گیرد که تغییری در تشکیلات شهر ندهد و به توصیف کارمندان خود و طرز کارشان می‌پردازد. بیرون شهر، قانون و نظم از طریق سیستم کمک مالی به رؤسای قبایل صورت می‌گرفت که در آن نیروی ۶۰۰ نفره لِر که ادموندز در اختیار داشت، نقشی اساسی ایفا می‌کردند. او طرز کار این سیستم کنترل غیرمستقیم را تشریح می‌کند و می‌گوید که بیشتر رؤسای قبایل بختیاری و شیخ خزعل [رئیس قبیله بنی‌کعب] از آن ناراضی بودند و احساساتشان را بیان می‌کند. تعمیر پل دزفول که به کمک مهندسان شرکت نفت ایران و انگلیس انجام شد، ادموندز را قادر به برقراری ارتباط خوبی با اهالی شهر می‌کند. حضور در دزفول به معنی سروکار داشتن با امور لرها بود. ادموندز در مورد این ایالت، تاریخ آن، سازمان حکومتی آن، مردم آن و آداب و رسوم آن و رابطه‌شان با دزفول حرف می‌زند. او در یک بخش مجزا خواننده را از طریق سفرنامه‌ای که در هنگام گشت در سرزمین طایفه دیرکوند نوشته، با آنها آشنا می‌کند. او همچنین به بروجرد سفر کرد و شرح داد که «در راه» en route خرم‌آباد را

نیز دیده است. این سفرها به منظور کسب اطلاعات، و تشویق لرها به خرید مایحتاجشان از دزفول، و ارائه رهنمود سیاسی به محل انجام می‌شد. در بروجرد، او از روابط بد و متشنج مردم با نیروهای روسی حرف زده است. در نهاوند نیز وضع به همین شکل بود. او از راه کنگاور به کرمانشاه رفت و متوجه شد که رفتار نظامیان روسی بعد از انقلاب اکتبر روسیه، [۱۹۱۷] بسیار بد شده است. سپس برای اظهار نظر درباره کاروانی که مورد حمله راهزن‌ها قرار گرفته بود به خرم‌آباد بازگشت و «در راه» en route به والی پیشکوه برخورد. از راه لرستان که ۳/۵ ماه در آن زمین‌گیر شده بود به کرمانشاه باز می‌گردد و از آخرین اخبار مطلع می‌شود. بعد از طریق عراق به شوشتر می‌رود و در آنجا به او می‌گویند که برای کمک به نوثل به اهواز بروید و مذاکره توفیق‌آمیزی با سران بختیاری درباره تضمین امنیت مناطق به عمل می‌آورد. دچار حصبه می‌شود و به بریتانیای کبیر اعزام می‌شود، هنگام ورود به خانه بهبود یافته است اما اندکی بعد آنفلوآنزای اسپانیایی می‌گیرد. در مه ۱۹۱۹ به بغداد باز می‌گردد و در اوت به او می‌گویند که با سمت افسر سیاسی به قزوین بروید و به نورپرفورس بپیوند.

فصل آخر کتاب به خدمت ادموندز در شمال غربی ایران اختصاص دارد. پس از فروپاشیدن نیروهای نظامی روسی، بریتانیایی‌ها تصمیم می‌گیرند نیرویی نظامی در ایران برپا کنند (نورپرفورس) تا خلأیی را که در ماورای قفقاز و شمال ایران به وجود آمده بود، پر کنند و اهالی را برای دفاع از خود در مقابل ترک‌ها تعلیم دهند. این دوره برای ادموندز، خوش و رضایتبخش بود، از اشخاص بسیار برجسته‌ای، ایرانی و بریتانیایی، که همکاری‌شان بود، همچنین از سمتش در قزوین می‌گوید. سپس گزارش مفصلی از اجرای یک نمایش پرشور یعنی، تعزیه می‌دهد. در بخشی از این فصل به جنبش جنگل و شرایط ایالت گیلان و اهداف و فعالیت‌های میرزا کوچک خان می‌پردازد؛ بعد از ایالت کوچک خمسه و حاکم فتودال آن امیرافشار دیدن می‌کند. امیرافشار علاقه زیادی به شکار با باز دارد از این رو ادموندز خواننده را در جریان جزئیات این ورزش و علاقه‌مندان

پرشور آن می‌گذارد. از اینجا خواننده سفر کوتاهی به ماورای قفقاز می‌رود تا اطلاعاتی دربارهٔ وضعیت سیاسی بی‌ثبات و متغیر آن به‌دست آورد و ادموندز نکات اصلی را در اختیارش می‌گذارد و طبق معمول شخصیت‌هایی را که می‌بیند وصف می‌کند. از باکو به قزوین بازمی‌گردد. حاکم قزوین اغلب به ادموندز پیشنهاد می‌کرد که او را در سفرهای تجسسی همراهی کند چون اتومبیل داشت و ادموندز دربارهٔ کسانی که او در این سفرها می‌دید و موضوعاتی که به آنها می‌پرداخت حرف می‌زند. سپس در وقایع گیلان و تبریز را که حزب تجدد [یون] در آوریل ۱۹۲۰/۱۳۳۷ ق امورش را در دست گرفته بود، شرح می‌دهد. به تبریز می‌رود و با شیخ محمد خیابانی و دیپلمات‌های اروپایی مقیم تبریز صحبت می‌کند. سپس مدت کوتاهی به تهران می‌رود اما مجدداً به قزوین احضار می‌شود و متعاقباً برای رسیدگی به اوضاع انزلی که یک ناوگان بلشویک بمبارانش کرده است به آنجا سفر می‌کند. این ناوگان با قوایی که از راه زمینی از آستارا آمده بود تقویت شد. اما بریتانیایی‌ها تصمیم گرفتند که قوای خود را از منجیل عقب بکشند. این فصل با شرح بیشتری دربارهٔ جنبش جنگلی‌ها و خیابانی‌پایان می‌پذیرد. بریتانیایی‌های مستقر در قزوین ایرانی‌ها را ترغیب کردند که رهبری عملیات علیه بلشویک‌ها را که به گیلان تجاوز کرده بودند به‌دست بگیرند. حملهٔ بلشویک‌ها به منجیل دفع شد و بریگاد قزاق با استفاده از موقعیت رشت را تصرف کرد. در نتیجهٔ این عملیات جنبش جنگل سقوط کرد و دولت بر خیابانی نیز دست یافت و کنترل تبریز را در دست گرفت و با استقبال مردم مواجه شد. بخش آخر این فصل به کودتای ۱۹۲۱/۳ اسفند ۱۲۹۹ ش پرداخته است. متأسفانه ادموندز روشن نمی‌کند که آیا بریتانیایی‌ها پشت این ماجرا بودند یا نه، چون به گفتهٔ او یادداشت‌های روزانهٔ مربوط به این دوره گم شده است. با این حال از نتیجه‌گیری‌های او این‌طور برداشت می‌شود، چون او همهٔ بازیگران این نمایش را خیلی خوب می‌شناسد از جمله سیدضیاءالدین که با او دوست می‌شود و نقش بزرگ‌تری از آنچه در روایت رسمی [سلسله] پهلوی از واقعه به او داده شده، از او ارائه می‌دهد.

یان ریشار مقدمه مفیدی بر خاطرات-سفرنامه سی.جی. ادموندز نوشته و آن را در بافت تاریخی قرار داده، از جمله به درستی اشاره می‌کند که دیدگاه ادموندز با اینکه نسبت به ایرانی‌ها و عراقی‌ها حساب شده و دقیق بود، خصوصیات و عملکرد یک کارمند غیرنظامی بریتانیایی بر آن تأثیر داشته است. اما این بر ارزش کتاب که من از مطالعه آن لذت وافر بردم خللی وارد نمی‌آورد. کتاب پر است از انواع و اقسام اطلاعات شخصی و اجتماعی مفید که فضای خوبی به روایت داده است مانند ادویه و چاشنی خوبی که یک غذای عالی دارد. امیدوارم از این نوع نوشته‌های سربازان و کارکنان دولتی بیشتر یافته و چاپ و منتشر شود، زیرا به اسکلتی که اسناد و گزارش‌های رسمی سیاسی ساخته‌اند محتوا می‌دهند. یان ریشار شایسته تقدیر و سپاس ما برای بیرون آوردن کتاب ادموندز از فراموش شدگی است.

ویلم فلور

مدیرعامل، بتزدا

پیشگفتار یان ریشار

برای بسیاری از پژوهشگران ایرانی، ادموندز نام یک افسر ناشناخته بریتانیایی است که در کتابشناسی‌های مربوط به لرستان و کردستان ذکر شده است. پژوهشگرانی گفت‌وگوی او با [شیخ محمد] خیابانی را نقل کرده‌اند.^۱ من با صرف وقت پی بردم که مقادیر هنگفت مدارک و اسنادی که در آرشیوهای مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونی آکسفورد نگهداری می‌شوند - شامل یادداشت‌های روزانه، مکاتبات، رونوشت گزارش‌های اداری، عکس‌ها، نقشه‌ها و دست‌نوشته کتاب حاضر - دربردارنده گنجی‌اند که تاریخ‌نویسان مدت‌های مدید به آن بی‌توجه بوده‌اند. چاپ و انتشار این کتاب که ادموندز شخصاً ویرایش کرده بود، حداقل کاری است که می‌توان برای شناساندن دست‌آوردهای او انجام داد.

۱. برای نمونه بنگرید به:

Homa Katouzian, *State and Society in Iran: The Eclipse of Qajars and The Emergency of the Pahlavis*, London-New York, J. B. Tauris, 2000.

۲. با عنوان دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی و ترجمه حسن افشار در تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، چاپ و منتشر شده است. -م.

سی. جی. ادموندز که بود؟

سسلیل جان ادموندز (۱۸۸۹-۱۹۷۹)، سومین پسر یک مبلغ مذهبی بریتانیایی در ژاپن بود که تا هشت سالگی در این کشور زندگی کرد. پدرش پیش از تولد او از دنیا رفت. او در انگلستان در بدفورد و مدارس دولتی بیمارستان عیسی مسیح درس خواند و سپس دو سال در کیمبریج زیر نظر ادوارد براون، زبان‌های شرقی را فراگرفت. آن‌طور که در این کتاب به ما می‌گوید هنگامی که وارد کیمبریج شد، زبان‌های کلاسیک (یونانی و لاتینی)، همچنین فرانسوی، آلمانی و اسپانیایی را به خوبی می‌دانست و پیش از سفر به خاورمیانه، در عرض دو سال، زبان‌های ترکی عثمانی و عربی و فارسی را در سطح عالی فراگرفت. ابتدا قرار بود در کنسولگری عثمانی [در قسطنطنیه] به کار مشغول شود، اما بعد به سمت کنسول یار به بوشهر اعزام شد (دسامبر ۱۹۱۳-آوریل ۱۹۱۵/مهرم ۱۳۳۲-جمادی‌الاول ۱۳۳۳). بوشهر تنها یک بندر مهم ایرانی نبود، مرکز تاریخی اصلی حضور بریتانیایی‌ها در منطقه و بعدها اقامتگاه نماینده سیاسی‌شان بود. ادموندز به بوشهر علاقه‌ای نداشت، اما در آنجا دوستان خوبی پیدا کرد (از جمله چیک^۳)، با اهالی روابط نزدیک برقرار کرد و در آن منطقه نیمه‌مستعمره وظایف بخش کنسولی را آموخت. پس از جنگ جهانی اول، به حضور ادموندز در بین‌النهرین نیاز پیدا شد، در آنجا با سمت افسر سیاسی به کار پرداخت و سرکارش بیشتر با امور اداری و اطلاعاتی ساکنان جنوب مرداب^۴ (اعراب شیعه) بود. توصیف‌های او از زندگی اهالی این منطقه

3. Herbert George Chick

۴. هورالعظیم، منطقه‌ای وسیع و پرآب در جنوب عراق که قسمتی از آن در جنوب غربی ایران و کویت قرار دارد. از دهه ۱۹۵۰ به تدریج آن را خشک کردند و برای کشاورزی و استخراج نفت مورد استفاده قرار گرفت. در ۲۰۰۸ در فهرست میراث جهانی جا گرفت. -م.

پَرآب، یادآور کتاب مشهور عرب‌های هور است که سی سال بعد ویلفرد
تسیچر^۵ در آن به توصیف این منطقه پرداخت. [ادموندز] تابستان ۱۹۱۶
به مالاریا مبتلا شد و سه ماه به هند رفت.



سسیل ادموندز

۵. *The Marsh Arabs*, Wilfred Thesiger, ترجمه محمد جواهرکلام، حسین جواهری،
تهران، نشر شادگان، ۱۳۸۰.

به جبهه بازگشت و برای پشتیبانی از چاه‌های نفت خوزستان که اولویت استراتژیک جدید نیروهای بریتانیایی‌ها در منطقه بود به ایران اعزام شد. در نوامبر ۱۹۱۶/ صفر ۱۳۳۵ با سمت دستیار افسر اطلاعاتی به شوشتر و در مارس ۱۹۱۷/ جمادی‌الاول ۱۳۳۵ به دزفول رفت. «سه ماهی را که در شوشتر گذراندم، جزء خوش‌ترین دوره‌های ابتدای کارم به‌شمار می‌آورم. بسیار جوان بودم و خیال‌پروری می‌کردم و واقعاً اعتقاد داشتم هزاران نفری که قربانی فشار و تضحیقات بودند، با حضور یک دستیار افسر سیاسی^۶، آرامش خیال و آسایش پیدا می‌کنند. تصور می‌کردم به خاطر پرستیژ و حیثیت بریتانیایی‌ها، که در آن زمان در اوج بود، ظلم و بی‌عدالتی از بین رفته و ارتجاع فرصتی برای نمود نخواهد داشت.» او در دزفول، به انجام امور اداری، قضایی و برقراری نظم عمومی پرداخت. به‌خصوص رابطه با قبایل اهمیت خاصی داشت: برای استحکام اتحاد با بختیاری‌ها و کنترل عملیات نفوذی عوامل آلمانی در لرستان. رفت‌وآمد بین دزفول و همدان پیچیده و جالب توجه بود. ادموندز جاهایی را که می‌بیند با دقتی خاص وصف می‌کند و هرگز از ذکر مختصات جغرافیایی، میزان ارتفاع از سطح دریا، نام کوه‌ها و رودها و یادآوری خاطراتی که از مردم محلی داشته و روابط داخلی آنها و استقامت و پایداری‌شان غافل نمی‌شود. همواره نه فقط عقاید و آداب و رسوم، بلکه خصوصیات زبانی، ویژگی‌های مذهبی و لباس‌های مردان و زنان را با دقت و وسواس تشریح می‌کند. برای ادموندز آسان نبود که در عین اجرای وظیفه در مقام برقرارکننده صلح و آرامش خود را با آداب و عادات محلی وفق دهد.

تجربیات ادموندز در شوشتر و دزفول به او برای برقراری رابطه با بزرگان محلی اعم از سران قبایل یا مقامات اداری (حکمرانان ایالات) یا مقامات مذهبی کمک می‌کند. آن‌طور که در خاطراتش ذکر کرده، هرگز با احساسات بیگانه‌ستیزی در سطح گسترده مواجه نمی‌شود. او در این شهرهای کوچک، بی‌آنکه خصلت‌های بریتانیایی‌اش را زیر پا بگذارد،

۶. Assistant Political Officer، این اصطلاح در این کتاب زیاد به کار رفته است. -م.

احساس راحتی می‌کرد و از اینکه گه‌گاه در همدان و کرمانشاه و بعدها بغداد، قزوین یا تهران به‌کسانی برمی‌خورد که می‌توانست آزادانه با آنها معاشرت کند، خوشحال بود. برای نمونه، به آنچه که در فصل هجدهم دربارهٔ ورود به کرمانشاه در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸/۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ می‌گوید، نگاه کنید.

سروکار داشتن ادموندز با ساکنان محلی دیدگاهی دربارهٔ زندگی ایرانیان شهرستانی در طول دورهٔ بسیار سخت جنگ برایش به‌ارمغان می‌آورد که پیش‌بینی نمی‌کرد. مشکلات اقتصادی تمامی نداشتند اما جز در پایان جنگ در نواحی همدان و کرمانشاه که ارتش‌های روسیه و عثمانی دو سال تمام موجب بروز نبردهایی مصیبت‌بار می‌شوند، ادموندز از پا در نمی‌آید. نوشته‌های او دربارهٔ موضوعاتی از قبیل حجاب یا بی‌حجابی زنان (یا برهنه آب‌تنی‌کردنشان در رودخانه‌های شوشتر و دزفول) همچنین صحبت‌های خصوصی او با خواهر میزبانش در جای دورافتاده‌ای که لرهای دیرکوند سکونت داشتند، تعجب ما را برمی‌انگیزد. ادموندز همهٔ این برخوردها را یادداشت می‌کند: او برای خودش می‌نویسد، برای گزارش‌های رسمی می‌نویسد، برای کتاب‌ها و مقالات خود در آینده می‌نویسد، برای یادگیری می‌نویسد. مرد مطلعی را استخدام می‌کند تا زبان محلی (لری) را به او بیاموزد؛ او می‌خواهد همه‌چیز را بداند، مناسبات خویشاوندی و شجره‌نسب ایلاتی‌ها را درک کند، و ترانهٔ محلی مشهوری را که دربارهٔ یک زن بی‌نظیر (قدم‌خیر) بر سر زبان‌ها بود، ضبط می‌کند. او نمونهٔ کنجکاوی و کاوش است نه به‌عنوان یک افسر اطلاعاتی موظف، بلکه به‌عنوان یک پژوهشگر شرق‌شناس. امروز این دو جنبهٔ احتمالاً درهم‌تنیده مورد قبول نیست، اما ادموندز با اشتیاقی مفرط می‌خواهد آدم‌های اطراف خود را بشناسد.

ادموندز پس از ارتقا به درجهٔ افسر سیاسی از دزفول به‌اهواز احضار شد. با به‌خیراری‌ها در مورد مراقبت و پشتیبانی از چاه‌های نفت موافقت‌نامه منعقد کرد و به علت ابتلا به تیفوئید به انگلستان بازگردانده شد. در آنجا به محض بهبودی، مجدداً به علت ابتلا به آنفلوآنزای

اسپانیایی به بیمارستان منتقل شد. این بیماری پیش از آنکه در پایان جنگ که مدام بر دامنه‌اش افزوده می‌شد، به اروپا برسد و دامن‌گیر کسانی شود که از سوء تغذیه رنج می‌بردند، در ایران شیوع یافته بود. ادموندز سرانجام در آوریل ۱۹۱۹ به شرق بازگشت. ابتدا باز او را مأمور بین‌النهرین کردند، در ژوئن ۱۹۱۹ شمال عراق را کشف کرد، منطقه‌ای که در سال‌های بعد آن را بهتر شناخت، و در پایان تابستان به ایران اعزام شد. آنجا در سرفرماندهی قزوین با پرسی کاکس که از بوشهر و بصره با او آشنایی داشت به همکاری پرداخت. بعدها که کاکس به سمت مشاور وزیر داخله [عراق]، اما در واقع مشاور امیر فیصل، منصوب شد، ادموندز همراهش به بغداد رفت. ادموندز در امور مربوط به کردها تخصص و تبحر یافته بود و پس از بازنشستگی از وزارت امور خارجه (۱۹۴۰)، به تدریس زبان کردی در مدرسه مطالعات افریقای و شرقی دانشگاه لندن اشتغال یافت (۱۹۵۷-۱۹۵۱) و با توفیق و همتی، لغت‌نامه کردی را تألیف کرد.

ادموندز در سال ۱۹۵۷، کتاب کردها، ترک‌ها و عرب‌ها را براساس یادداشت‌هایش در عراق پس از جنگ نوشت. اما تجربه‌هایی که در ایران کسب کرده و به صورت نسخه ماشین شده با دقت حفظ کرده بود، به‌رغم تلاش‌هایش، تا سال ۱۹۷۹ که درگذشت، چاپ نشد. احتمالاً تأخیر در چاپ و انتشار این نوشته مفید دلایل خاصی داشته است. شاید آنقدر برای او ارزش داشته که نمی‌خواست به عجله به این کار دست بزند. بعضی از بخش‌های کتاب حاضر، به عنوان مثال داستان تلگرام زیمرمان، یا سفر به لرستان، پیشتر به صورت مقاله چاپ شده بودند (بنگرید به کتابشناسی ادموندز).

متأسفانه برخی از یادداشت‌های ادموندز که به سال‌های بحرانی و حساس ۲۱-۱۹۲۰ / ۱۲۹۹-۱۲۹۸ ش مربوط می‌شدند، مفقود شده‌اند: «یادداشت‌های خصوصی‌ام از ۱ آوریل ۱۹۲۰، دقیقاً دو سال بعد در یک شورش قبیله‌ای در کردستان گم شد. برای تهیه طرح داستانم موفق شدم به گزارش‌های ماهانه رسمی و چند نامه‌ای که رونوشت‌هایی از شان داشتم مراجعه کنم. اما برای نوشتن حوادثی که به سال‌های بعد مربوط می‌شوند

ناچارم به تجربیات شخصی تر و خاطرات رنگ‌باخته از حوادثی که زمانی دراز از آنها گذشته و این اوراق و چند عکس زنده نگهشان داشته، اتکا کنم.» این دوره، زمان کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱/۳ اسفند ۱۲۹۹ ش است که ادموندز غیرمستقیم در آن نقش داشته است. تا پیش از ۱۹۷۲، هیچ نوشته‌ای به چاپ نرسیده بود^۷ که نقش بریتانیایی‌ها را در به‌دست گرفتن قدرت توسط سیدضیاء [الدین طباطبایی] و رضاخان، به‌رغم شایعات یکنواخت مربوط به در دست داشتن ابتکار عمل در پشت صحنه از ابتدای امر، دقیقاً توضیح دهد. می‌شود این‌طور فرض کرد که، به‌وضوح یا تلویحاً، به‌همه مقامات بریتانیایی فشار وارد می‌شده که درمورد این تغییر سیاسی توفیق‌آمیز که به نحوی رژیم پهلوی را به بریتانیای کبیر مرتبط می‌کرد، رازپوشی کنند. خاطرات ژنرال آیرونساید که پانزده سال پس از مرگ او (۱۹۵۷)، توسط پسرش لرد آیرونساید ویرایش و منتشر شد شاید ادموندز را به عمل واداشته، هرچند که او منحصراً بر دوره کودتا تمرکز نمی‌کند و اطلاعات زیادی – دست‌کم در ظاهر – درباره تدارک آن به‌دست نمی‌دهد. آیرونساید تصمیم درباره پیشنهاد به رضاخان و انتخاب او از میان سایر کاندیداها را به خودش نسبت می‌دهد و از سیدضیاء حرفی به میان نمی‌آورد. با این وصف سیدضیاء در کتابی که بخشی از آن پس از انقلاب سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ منتشر شد، می‌گوید که ابتدا او نقشه کودتا را کشید و دو افسر ژاندارمری به نام‌های [مسعود] کیهان و [کاظم] سیاح در انتخاب رضاخان به عنوان عامل نظامی به او کمک کردند. طبق روایت رسمی سلسله پهلوی، پشت پرده کودتا جز رضاخان کس دیگری نبود و او سیدضیاء را به عنوان ابزاری سیاسی برای فریب بریتانیایی‌ها وارد عمل کرد.^۸ خلاصه اینکه، ادموندز، روایت [سید] ضیاء را بدون تضعیف نقش دیگران معتبر می‌شمارد.

7. Major-General Sir Edmond Ironside, *High Road to Command*, London, Leo Cooper, 1972.

۸. بنگرید به:

Yann Richard, «Le Coup d'État de 1921 et les sources historiques», *Studia Iranica*, 38 (2009).

اهمیت این کتاب در چیست؟

کتاب حاضر دیدگاهی همه‌جانبه - یا شاید باید بگویم سودمند- درباره آنچه بریتانیایی‌ها در ایران انجام می‌دادند ارائه می‌دهد، فارغ از نقششان در ترتیب دادن کودتا. ادموندز فردی با استعداد و بسیار با معلومات بود و آمادگی کامل برای روبه‌رو شدن با موقعیت‌های بسیار دشوار، چه فکری و چه جسمانی داشت. او هم در خدمت کنسولی هم در وظایف کمابیش تعریف‌شده و مشخص در سمت افسر سیاسی، باید برای موضوعات عملی، قضایی، سیاسی و انسانی که رهنمون‌های مشخص و قاطع نداشت، راه‌حل پیدا می‌کرد. در شوشتر و دزفول باید مانند یک حاکم واقعی عمل می‌کرد و تصمیماتی می‌گرفت که حاکم ایرانی آن شهر بعداً می‌پذیرفت.

من برای موقعیت و حیثیت شاهزاده عین‌الملک [حاکم] احترام بسیار قائل بودم و به قدری از نفوذم برای پشتیبانی از اقتدار او استفاده می‌کردم که حتی پیش از پایان دسامبر [۱۹۱۶] که تمایلش را برای استعفا اعلام کرد، به هیچ‌وجه مکدر نشدم. او به من اطمینان داد که تصمیمش هیچ ارتباطی با فعالیت‌های من نداشته و صرفاً به علل شخصی بوده است. پیشتر متذکر شده‌ام که سهم ماهانه حکومت خوزستان توسط اداره گمرکات زیر فشاری که سرپرسی کاکس وارد می‌آورد پرداخت می‌شد و تا ماه نوامبر بیشتر این مبلغ به جیب حاکم می‌رفت. با این وصف از ماه دسامبر (دقیقاً خاطر من نیست که این امر به چه ترتیب انجام شده بود)، پرداخت وجوه تحت نظر شخص دستیار افسر سیاسی قرار گرفته بود و برای حاکم فقط سهم مقرر باقی ماند، بقیه به دادگاه شرع تعلق پیدا کرد (که چند هفته اول پولی واریز نشده بود) و مابه‌التفاوت‌های پرداخت‌نشده امنیه، راهدارها، «مستحفظ»‌های

بختیاری و تشکیلات دیگر تا ماه دیگر تصفیه می‌شد، و من شک نداشتم که این تنها دلیل [استعفای او] بود. او در ۲۵ آوریل به بصره رفت تا از سرپرسی کاکس مرخصی بگیرد و با اینکه اول مارس بازگشت، کمی بعد به تهران رفت.

این رویداد به روشنی نشان می‌دهد که مقامات بریتانیایی با کنترل امور مالی دست بالا را بر همه منطقه و اداره قانونی آن داشتند. رویکرد ادموندز با وجود فاصله فرهنگی [با ایرانی‌ها]، فاقد دلسوزی و اعتماد نیست. او راه و روش ایرانی‌ها، آدابشان، رفتار اجتماعی‌شان را و مهمان‌نوازی‌شان را ستایش می‌کند و حتی هنگامی که می‌گوید از خوشونتی که گاهی تهدیدش می‌کرد، وحشت داشت، دوست دارد سواری در مناطق پرت و دورافتاده را در گرمای شدید یا با وجود برف و سرما تجربه کند، با آدم‌های مختلف به شکار با باز برود و مناظر زیبا و ویرانه‌های باستانی را کشف کند. در مناطق دوردست با خطرات بسیار روبه‌رو می‌شود و با لذت و علاقه چیزهایی را که می‌بیند، وصف می‌کند. پرونده‌های ادموندز در آرشیو مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونی، دوره کاملی از اسناد و مدارک تاریخی را فراهم آورده که به اشکال مختلف قابل ارزیابی است:

الف. اسناد فی‌المجلس. اینها اولین یادداشت‌های غیررسمی‌اند و با مداد نوشته شده‌اند، معمولاً در «دفترچه» [یادداشت] ارتش ۱۵۲، منطقه عملیاتی»، گاهی در شرایط خاص (اردوگاهی در سفری در هورالعظیم [بین‌النهرین] یا در کوهستان‌های لرستان). بعضی از این دفترچه‌ها در آرشیو مجموعه ادموندز در جعبه شماره ۸ نگهداری می‌شوند. نامه‌های شخصی نیز که بدون چرکنویس، تاریخ و نام محل نوشته شده‌اند در این طبقه قرار می‌گیرند، گرچه این نامه‌ها در مورد موضوعات سیاسی چیز زیادی به دست نمی‌دهند، اطلاعاتی فراهم می‌آورند که شخصی‌اند، اما به عنوان سند دست‌اول قابل اتکا هستند.

ب. عکس‌ها و نقشه‌ها. عکس‌های آلبوم ادموندز را که تاریخ یا شرحی دارند، می‌شود مدارک تاریخی به‌شمار آورد. باین‌حال بسیاری از عکس‌ها فاقد تاریخ و شرحند و جایشان را دقیقاً نمی‌شود تعیین کرد. نقشه‌هایی نیز که ادموندز مقادیری اطلاعات به آنها افزوده (نام‌ها)، منابع مبتنی بر واقعیت‌اند.

پ. یادداشت‌های روزانه. معمولاً در خانه نوشته شده‌اند، با خودنویس، با چند روز تأخیر، اما به‌درجاتی از نشانه‌های قابل استناد برخوردارند. این یادداشت‌ها بسیاری اطلاعات مبتنی بر واقعیت، نام‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها به‌دست می‌دهند. گاهی پاک‌نویس شده یادداشت‌هایی‌اند که فی‌المجلس نوشته شده‌اند. ادموندز پیش از آنکه یادداشت‌ها را به‌صورت دفتر خاطرات درآورد، داده آنها را ماشین کرده‌اند و اندکی حک و اصلاح کرده (با تحقیق برای یافتن نام‌های صحیح، نوشتن اختصارات به‌صورت کامل و مانند آن). این نشانگر نهایت توجهی است که او به‌حفظ هرگونه جزئیات و هر نوع اطلاعات مبتنی بر واقعیت داشته است.

ت. گزارش‌های مختلف. اما هدف بیشتر آنهایی که به‌عنوان افسر سیاسی نوشته شده‌اند چه‌گاه‌به‌گاه چه ماهانه، انتقال انواع اطلاعات (اقتصادی، سیاسی، مذهبی و غیره، ازجمله اطلاعاتی راجع به شخصیت‌های مهم) است. این گزارش‌ها تا حدودی رسمی و فاقد عناصر و نظرات شخصی‌اند، و ما را از انواع اطلاعاتی که مورد نیاز مقامات مرکزی بود، ارتباطشان با مسائل امنیتی، تجارتي و دستگاه‌های محلی مطلع می‌کنند.

ث. مکتوبات. برای استفاده عمومی، اعم از مقاله یا کتاب، ادموندز در این سری، اطلاعات خود را برای جلب توجه خوانندگان پالایش کرده است. از این دسته اسناد جزئیات ناچیز مانند تاریخ‌ها و نام اشخاصی که نیاز خاصی به شناسایی‌شان نیست، احتمالاً حذف شده‌اند. این نوع مباحث برای تاریخ‌نگارانی که نیاز به شواهد دقیق دارند، چندان قابل

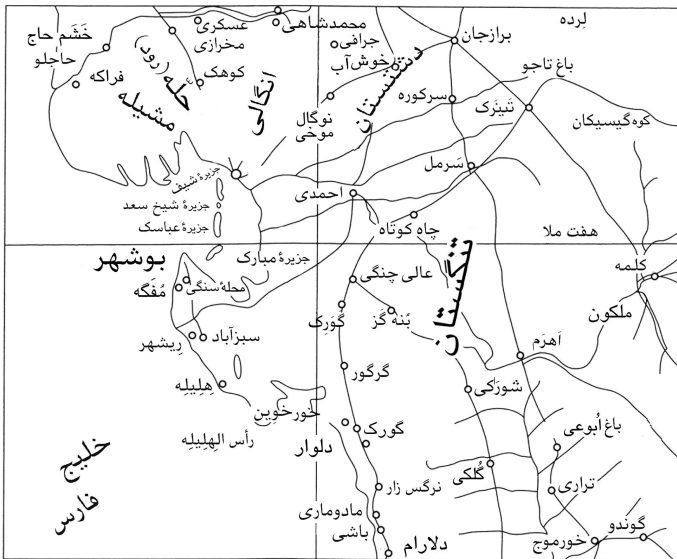
شرق و غرب زاگرس



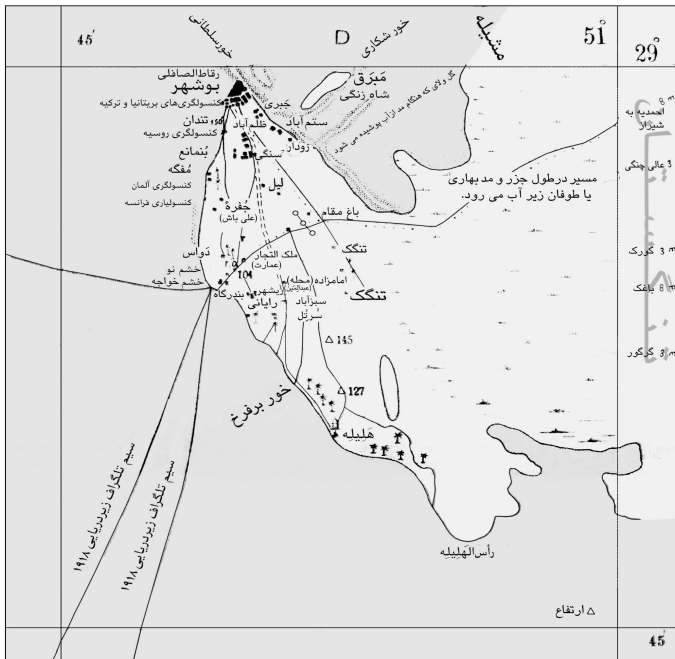
غرب ایران در آغاز قرن بیستم.
 قاجارها به جای لرستان و خوزستان واژه عربستان را به کار می‌بردند.

بخش اول

خلیج فارس



بوشهر و حوالی



الف. زمینه تاریخی

توجه و علاقه بریتانیایی‌ها به ایران و بین‌النهرین (عراق کنونی)^۱ از زمان ماجراجویی‌های تجارتهای شرکت‌های مسکووی^۲ و لوانت^۳ آغاز شد و ما می‌خوانیم که در دوره فرمانروایی ملکه الیزابت اول هیأت‌های تجارتهای [انگلیسی] به اصفهان و کنسول‌های انگلیسی به بغداد و بصره اعزام شدند. در سال ۱۶۰۰/۱۰۰۹ با اعطای امتیاز انحصار تجارت مستقیم با شرق به کمپانی ارجمند هند شرقی، و در پی آن تکوین راهی جدید برای دستیابی به خلیج فارس، جهشی در تجارت بریتانیا به وجود آمد. در سال ۱۶۴۳/۱۰۵۳ در بندر عباس، که در دهانه خلیج فارس در خاک ایران قرار دارد، کارخانه‌ای دائمی تأسیس و سپس کارخانه‌های دیگری در بصره و

۱. نویسنده در متن Arabia (عربستان) نوشته است. —م.

۲. شرکت مسکووی یا شرکت روسی اولین شرکت بزرگ سهامی تجارتهای انگلیسی، در ۱۵۵۵ توسط سیرانتونی جنکینسن فت: ۱۶۱۱، تاجر انگلیسی و نخستین فرستاده رسمی دولت انگلستان به دربار صفویه در ایران، تأسیس شد و به سبب فعالیت او در روسیه با چند تاجر انگلیسی دیگر، مسکووی نام گرفت. —م.

۳. Levant، به سرزمین‌های پیرامون دریای مدیترانه مانند امپراتوری عثمانی، یونان و قبرس اطلاق می‌شد و مؤسساتی که با این مناطق روابط تجارتهای و سیاسی داشتند با این نام نامیده و شناخته می‌شدند. —م.

بوشهر ایجاد شد (در آن زمان به پایگاه‌های تجارتی اروپاییان، کارخانه اطلاق می‌شد). در ۱۱۹۲/۱۷۷۸ «اقامتگاه^۴ نمایندهٔ بریتانیا» در بوشهر به قرارگاه فعالیت‌های تجارتی در منطقه تبدیل شد. در ۱۷۹۸ بصره تحت نظر «اقامتگاه» جدیدی که در بغداد تأسیس شد، قرار گرفت. سلسله‌ای از «نمایندگان/کنسول‌های مقیم^۵ بریتانیا» [در ایران و بین‌النهرین] با قابلیت خود و کمک تشکیلات بزرگی با مرکزیت هند [شرکت هند شرقی بریتانیا] توانستند اعتبار و نفوذ عظیمی برای هر دو اقامتگاه کسب کنند.

داستان، تا پایان قرن هجدهم، تا حدود زیادی داستان رقابت تجارتی [بریتانیا]، به ترتیب با پرتغال و هلند و فرانسه است که غالباً به جنگ در دریا می‌انجامید، ولو دولت‌ها خودشان به‌ظاهر در صلح به سر می‌بردند. پس از آن، ابتدا جاه‌طلبی‌های ناپلئون و بعد توسعهٔ [ارضی] روسیه به هزینهٔ ایران و عثمانی، و سرانجام [سیاست] *Drang nach Osten* / پیش به سوی شرقِ آلمان، به تدریج مشغله‌های ذهنی سیاسی را به مشغله‌های ذهنی تجارتی اضافه کرد. مؤسساتی که کارشان را با عنوان پایگاه‌های تجارتی یک شرکت تجارتی آغاز کرده بودند به اقامتگاه‌های نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیج فارس و بین‌النهرین عثمانی تکوین یافتند و سیاست بریتانیای کبیر در این منطقه تا حدود زیادی براساس ملاحظاتی شکل گرفت که بر ارتباطات شرقی آن و دفاع از هند تأثیر می‌گذاشت. برای نمایان ساختن درجهٔ حساسیت دولت نسبت به هرگونه تجاوز و تعدی به موقعیت‌های ویژه‌ای که در قرن نوزدهم در خلیج [فارس] ایجاد شده بود کافی است سخنان لرد لَنزداون^۶ در سال ۱۹۰۳ را یادآوری کنیم که [گفته بود] در صورت تأسیس پایگاه دریایی یا استحکاماتی در سواحل آن «با استفاده از تمام ابزار و شیوه‌های در دسترس مقاومت خواهد شد.» حالا به نحو اخص به ایران بازمی‌گردیم، چون من برای بیان منظور خود نیازی ندارم که از سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ و اواخر حکومت مظفرالدین‌شاه

4. Residency

5. Resident

6. Lord Lansdown

قاجار عقب‌تر بروم، که نارضایتی عمومی از ولخرجی‌های دربار، سوءاستفاده‌های دارودسته حاکم و وضعیت اسفناک حکومت به یک‌سری تظاهرات عمومی در نیمه دوم ژوئن / جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ و بست^۷ نشستن ۱۴۰۰۰ نفر در وزارت مختار [بریتانیا] در تهران منجر شد. بحران با پادرمیانی وزارت مختار با صدور فرمانی [توسط شاه] دائر به تشکیل یک مجلس شورای ملی و اصلاحات دیگر موقتاً خاتمه یافت. با فشار خارجی و فشار عمومی، مجلس در اکتبر/۱۷ شعبان ۱۳۲۴ تشکیل شد و قانون اساسی مدون به امضای شاه رسید [۱۴ ذیقعه]. در اینجا باید نام کسی را که چندبار در داستانم ذکر می‌شود، اعلام کنم، سرگرد سی.بی. استوکس* وابسته نظامی وزارت مختار بریتانیا که به خاطر اعلام همدردی و همراهی با هدف ایرانیان و رفتار دوستانه و سنجیده با «بست‌نشینان» در میان مردم محبوبیت بسیار یافت.

مظفرالدین شاه در ۲۳ / ۱۹۰۷ / ۲۳ ذیقعه ۱۳۲۴ درگذشت و پسرش محمدعلی شاه جانشین او شد و [دو] سال بعد [اواخر محرم ۱۳۲۶] مشروطیت را معلق و مجلس [شورای ملی] را منحل کرد. با اینکه شاه [ظاهراً] در پایتخت پیروز شده بود، مردم در ایالات با ارتجاع به مخالفت برخاستند. در شمال غربی ایران، تبریز به مرکز مشروطیت خواهی تبدیل شد و مردم هشت ماه به دفاع و مبارزه با نیروهای سلطنت طلب که برای مقابله با آنها اعزام شدند، پرداختند، (در این مدت آرتور مور*، خبرنگار تایمز و یک مبلغ مذهبی امریکایی به نام باسکرویل*، که در جریان مبارزه کشته شد، صمیمانه با مردم همراهی و همکاری کردند.) محاصره تبریز در آوریل ۱۹۰۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ با ورود ۲/۰۰۰ سرباز روسی که برای محافظت از جان و مال خارجیان اعزام شده بودند پایان گرفت. در این مدت در ایالات دیگر نیز شورش برپا شده بود و در [۱۷] ژوئیه / ۲۹ جمادی‌الثانی، با حرکت نیروهای انقلابی از اصفهان و گیلان [به سوی

۷. واژه عیناً در متن آمده است. -م.

تهران]، محمدعلی شاه از سلطنت خلع و به [سفارت] روسیه پناهنده شد. پسرش احمد [میرزا]ی خردسال جانشین او شد [۲۱ ژوئیه ۱۹۰۹/۳ رجب ۱۳۲۷] و مشروطیت احیا شد.^۸

در آوریل ۱۹۰۹ / ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ورود نیروهای روسی به تبریز بسیار به موقع بود اما به دنبال آنها گروه‌های نظامی دیگر نیز از راه رسیدند و نزدیک پایتخت در قزوین مستقر شدند. روسی‌ها که به پشتیبانی [از دولت] آمده بودند، در جهت تأمین منافع نیروهای ارتجاع مورد استفاده قرار گرفتند تا جایی که با مشارکت آنها شاه سابق مخفیانه «از آن طرف آب» به ساحل خزر آمد تا تاج و تخت را پس بگیرد. اصطکاک [روسیه] با مجلس [شورای ملی] در (۱۳۲۹/۱۹۱۱)، به اولتیماتوم روسیه و تهدید به اعزام نیرو به ایران انجامید؛ روسیه ضمن موارد دیگر خواستار انفصال مورگان شوستر*، کارشناس امریکایی بود که می‌خواست ساختار مالیّه کشور را اصلاح کند، همچنین لغو انتصاب استوکس بود که شوستر از او دعوت کرده بود تا نیروی مخصوصی تحت عنوان ژاندارمری خزانه تشکیل دهد. دولت ایران چاره‌ای جز تبعیت نداشت و وضعیت مملکت وخیم‌تر شد.

سیاست بریتانیا در این سال‌ها، مهار و کنترل روسیه از دست‌درازی به حاکمیت و استقلال ایران بود، بی‌آنکه تا حد مقابله علنی پیش برود چون نتایجی به‌بار می‌آورد که برای ایران به مراتب زیان‌آورتر بود. در [۳۱ اوت] سال ۱۹۰۷ / ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قراردادی بین دو قدرت منعقد شد که در آن منطقه نفوذ هریک، دست‌کم طرف بریتانیایی کاملاً مشخص شده بود، اما ایرانی‌ها این را مقدمه تجزیه [ایران] تلقی کردند.^۹ بریتانیایی‌ها موفق نشدند به نیروهای روسی که در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ «موقتاً» وارد ایران شده بودند بقبولانند که بیرون بروند، پشتیبانی آنها از اخراج مورگان شوستر نیز باعث

۸. [از حذفیات نویسنده: اما بسیاری از اعضای مجلس [شورای ملی] به شدت متعصب و کم‌سواد بودند و بی‌اطلاعی‌شان از چگونگی عملکرد دولت مرکزی یا محلی و چگونگی اداره ایالات آشفستگی و بی‌نظمی به‌بار آورد.]

۹. برای آگاهی از این قرارداد بنگرید به: دایرة‌المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب: قرارداد ۱۹۰۷ یا قرارداد روس و انگلیس...م.

شد که احساس قدردانی ایرانیان از واقعهٔ بست‌نشینی سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ تضعیف شود. سپس تهدید آلمان، بریتانیای کبیر را به عنوان متحد «همسایهٔ شمالی» وحشت‌انگیز و منفور [ایران] به جنگی کشاند که در ابتدا جنگ کشورهای اروپایی بود.^{۱۰}

در ترکیه نیز مانند ایران منافع تجارتي و استراتژیک بریتانیا در تضاد و تقابل با توسعه‌طلبی روسیه بود. سیاست حمایت از یکپارچگی امپراتوری عثمانی برای بریتانیا مفید بود اما اشغال «موقت» قبرس (۱۸۷۳) و مصر (۱۸۸۳)، سیاست قدیمی و نتیجه‌بخش دوستی [آن] با ترک‌ها را به مخاطره انداخت. به این ترتیب در ۱۹۱۴ تعجب‌برانگیز نبود که قسطنطنیه به هواداری از آلمان توسعه‌طلب علیه مسکوویت تجاوزکار وارد جنگ شد.

ب. مذهب

پس از وفات محمد پیامبر (۶۳۲م / ۱۱ه.ق)، جهان اسلام به دو مذهب تقسیم شد که امروز نیز بر همان منوال است: سنی، «اهل سنت» که معتقدند خلیفه یعنی جانشین او به عنوان پیشوای مذهبی و دنیوی باید به وسیلهٔ جماعت انتخاب شود؛ و شیعه، گروه طرفدار رهبری موروثی که معتقد بودند خلافت نخست به پسرعموی او علی(ع) شوهر فاطمه(س)، و بعد از علی به توالی به اعیان ذکور خاندان نبوت می‌رسد. شیعه به چندین فرقه و سلسله تقسیم می‌شود، اما در اینجا ما با یکی از آنها سروکار داریم، [شیعهٔ] جعفری که شمار زیادی از ساکنان ایران و جنوب عراق به آن اعتقاد دارند.

وجه غالب شیعهٔ جعفری امامت است، مقامی الهی که معتقد به ادامهٔ رسالت محمد(ص) و راهنمایی نوع بشر پس از اوست. اولین امام^{۱۱}

۱۰. منظور جنگ جهانی اول است. م.

۱۱. واژهٔ امام به کسی که نمازگزاران را در هنگام نماز سرپرستی می‌کند نیز گفته می‌شود. لقب امام دلالت دارد به وابستگی دائمی موظف به یک مسجد. در ایران بیشتر شهرها یک امام جمعه رسمی دارند که فرمانروا برای برگزاری مراسم نماز و دعای روز جمعه در مسجد جامع منصوب می‌کند.

یعنی علی می‌بایست به عنوان چهارمین خلیفه بعد از سه «غاصب» منتخب، نزد عموم مسلمانان به رسمیت شناخته می‌شد اما حتی بعد از شهادت او در ۱۶۶۱ [رمضان] ۴۰ ه.ق، معاویه که رئیس یکی از شاخه‌های نسبی و دور خاندان پیغمبر بود، کنترل سوریه را به دست گرفت و خلافت موروثی امویان را در دمشق بنا نهاد. با این وصف امامت پس از علی (ع) به توالی به پسران او حسن (ع) (که بدون جنگ به خلافت رسید) و حسین (ع) (که در جنگ علیه خاندان اموی به دست یزید به شهادت رسید) و به همین ترتیب از پدر به پسر رسید تا در ۲۴۹/۸۷۰ سلسله با ناپدید شدن یا «غیبت» دوازدهمین امام که کودکی بیش نبود، خاتمه یافت. پس از حسین (ع) هیچیک از امامان به مقابله با منصب خلافت برنخواست. حتی گفته می‌شود ششمین امام، جعفر (ع) (که نام خود را به فرقه شیعه داد و بسیاری از آداب و سننی که بعدها علمای شیعه نظریات خود را به آن آراستند از او ناشی می‌شود)، حاضر نشد منصب خلافت را از کسانی که امویان را برانداختند^{۱۲} بپذیرد و سرانجام خلافت به نوه عباس (ع) عموی پیغمبر رسید که خلافت موروثی عباسیان را در بغداد پایه‌گذاری کرد (۶۵۶-۱۲۵۸/۱۳۲-۷۵۰). ما در این کتاب چندان به تاریخ نهاد خلافت پس از این زمان نمی‌پردازیم. همین قدر می‌گوییم که پس از به حکومت رسیدن سلیم اول (۹۲۶-۲۰/۹۱۸-۱۵۱۲) و سلیمان اول (۹۷۴-۶۶/۹۲۶-۱۵۲۰) عثمانی تا برافتادن [عثمانیان] توسط مصطفی کمال [کمال آتاترک] در ۱۹۲۴، ادعای سلاطین عثمانی نسبت به منصب خلافت هرگز مورد منازعه جدی قرار نگرفت.

پیش از ادامه باید متذکر شوم یکی از شعبه‌های مهم شیعه، اسماعیلیان، که پسر بزرگ جعفر، اسماعیل، را به برادر کوچکش موسی ترجیح دادند در مقام جانشین برحق و هفتمین امام و (در نظر آنان آخرین امام)، توسط اکثریت پذیرفته شد. یکی از شعبه‌های «فرقه هفتم» که مدتی مرکزش در الموت در شمال ایران بود در تاریخ با عنوان حشاشین (مصرف‌کنندگان

۱۲. اینان سیاه‌جامگان به رهبری ابومسلم خراسانی بودند که در ۱۲۷ق امویان را برانداختند. -م.